

اندیشه‌هایی که نمی‌میرند

کتاب «اندیشه‌هایی که نمی‌میرند» «۱» گفتگوییست بین **فاوستو برتینوتی** (Fausto Bertinotti) منشی عمومی حزب کمونیست ایتالیا (حزب نوسازی کمونیستی) و **الفونسو جیانی** (Alfonso Gianni) عضو برجسته حزب مذکور. دهسال پس از ویرانی دیوار برلین که نماد فروپاشی نظام سوسیالیسم واقعی بود، چگونه میتوان هنوز هم خود را کمونیست نامید؟ چگونه ممکن است پس از این همه رویدادها بتوان اندیشه‌های آزادی و دموکراسی را با اندیشه کمونیسم آشتی داد؟ **برتینوتی** در جریان مصاحبه اش تاریخ انکشاف تیوریک اندیشه‌های انقلابی و مارکسیستی را بازگو کرده نشان میدهد که چگونه این اندیشه‌ها با تصورات دیگر ایدیالوژیها آلوده شدند. وی چگونه گی تحقق اندیشه‌های نامبرده را در چوکات سوسیالیسم واقعی مورد تحلیل قرار داده، مبارزات جنبش کارگری سده بیست را برای آزادی، دموکراسی و برابری توضیح میدهد. وی از ورای یک تحلیل ژرف و با ارایه چند اصل کلیدی تفکر مارکسیستی راه درک دگرگونیهای روزگار ما را در گذار سرمایه داری به سوی جامعه فاقد استثمار نشان میدهد.

این مبحث شش مبحث را احتوا میکند:

آزادی؛ برابری؛ کار؛ ارزش؛ نیازمندی؛ کمونیسم.

جیانی در دیباچه کتاب، نحوه پرداخت به مسایل نامبرده را چنین شرح میدهد: «ما پرداخت تیوریک و تحلیلی مان را از گونه برگشت به خود **مارکس** آغاز کردیم. **مارکس** فیلسوفی بود که سیاست را به وسیله مفهوم «انقلاب» توضیح میداد. پرداخت ما طوریست که اندیشه‌های مارکسیستی را در برابر رویدادهای عظیم سده بیستم قرار دادیم و مقاومت این اندیشه‌ها را در برابر حوادث آشکار ساختیم. البته این پایداری تفکر مارکسیستی به معنای آن نیست که در آن کاستیها، فراموشیها و فروگذاشتهایی وجود نداشته باشد.

به گونه‌ی مثال مارکس **مسأله‌ی رابطه‌ی اجتماعی زن- مرد** را به طور همه جانبه مورد ارزیابی قرار نداده است. همچنان وی کدام تیوری ارگانیک سیاسی از دولت را ارایه نکرده است...

ما تاریخ جنبش کمونیستی را به سه بخش تقسیم کردیم: **بخش نخست**، گسترده بیست که روی تهداب اندیشه‌ها، مارکسیزمها و آمیخته شدن آنها با دیگر پرداخته‌های ایدیالوژیک- تیوریک بنا یافته است؛ **بخش دوم**، روند تحقق اندیشه‌های نامبرده در برخی کشورهاست که به دنبال انقلابهای اجتماعی در پی ایجاد جوامع سوسیالیستی برآمدند؛ **بخش سوم**، مبارزات و تجارب جنبش کارگری در کشورهای غربیست که منتج به احراز قدرت سیاسی نشدند.

کسی که مانند ما هنوز هم معتقد به حقانیت چشم انداز کمونیزم است، باید به نقد جدی و بیرحمانه‌ی هر سه بخش نامبرده پردازد. این کار نی آسان است، نی جدا از نوعی بلندپروازی! باید با گذشته‌ی تصفیة حساب کرد که ما مسؤولیت کامل آن را به دوش میکشیم، ولی همزمان نمیخواهیم زیر بار آن نابود شویم...

ما در این معرفینامه برخی جنبه‌های کلیدی هر مبحث را انعکاس میدهیم تا ژرفای تحلیل و به خصوص روحیه‌ی وفاداری به آرمانهای انسان زحمتکش را در دفاعیه‌ی پُرجاذبه‌ی بازگو کنیم که از اندیشه‌های نقاد مارکسیستی به عمل آمده است.

۱- آزادی

مسأله‌ی آزادی در صدر مباحثه قرار گرفته است، چون در حال حاضر «آزادی فرد» **یک مسأله‌ی کاملاً حل نشده است. از همین جاست که تفکر نوسازی شده‌ی کمونیستی نمیتواند حل مسأله‌ی نامبرده را به مابعد حل مسایل مادی زنده گی واگذار کند.**

آیا کمونیزم که به نام آزادی انسان تکوین یافته است، با آزادی در تناقض

است؟

مارکس از همان آغاز با تفکر لیبرالیسم کلاسیک مقاطعه کرد. لیبرالیسم یک برداشت سلبی از آزادی ارایه میدارد: آزادی یک فرد در جایی پایان میپذیرد که آزادی دیگران شروع میشود. البته این برداشت، «فرد» را در مرکز مفهوم آزادی قرار میدهد و به دیگر افراد اعتبار، احترام و حیثیت بزرگ قایل میشود، ولی همزمان افراد دیگر را به حیث مرزهای آزادی فرد نامبرده مطرح میکند.

مارکس در برابر این تلقی لیبرالیسم نخستین باژگونسازی تفکر را در رابطه با آزادی انجام میدهد؛ از دیدگاه وی آزادی دیگران نه تنها حد و مرز آزادی یک فرد نیست، بل شرط تحقق این آزادیست. در «مانفیست حزب کمونیست» آمده است:

«انکشاف آزادانه هر فرد، شرط انکشاف آزادانه همه گان است.»

محور این انکشاف آزادانه، آزاد ساختن کار اجتماعی از قید وابسته گی آن به سرمایه و استثمار است. تا زمانی که افراد ناگزیر اند نیروی کارشان را به حیث یک «کالا» بفروشند، تحقق آزادی آنان ناممکن است. بدینگونه در چوکات مناسبات اجتماعی مبتنی بر «استثمار کار»، انسان زندانی است، چون برای ادامه حیات چاره دیگری جز فروش بخشی از خود (نیروی کار خود) ندارد. از این دیدگاه نوآورانه «آزادی معنوی» زمانی شروع میشود که «برده گی تن» پایان یابد!

مارکس در اثرش به نام «مسأله یهود» به نقد عمیق برداشتهای لیبرالیستی از آزادی پرداخت و نشان داد که **آزادی یک فرد در درون «جامعه از خود بیگانه شده» در واقعیت امر آزادی عناصر مادی و معنویست که محتوای زنده گی فرد نامبرده را تشکیل میدهد.** چون عناصر مادی و معنوی نامبرده خود در بند مناسبات معین اجتماعی و ایدیالوژی حاکم متعلق به این مناسبات اند، پس آزادی آنها چیزی کاملاً ساخته گی، پنداری و دروغین است. **آزادی فرد در جامعه ناخویشتن، یک پندار ایدیالوژیک است و بس.** مارکس مینگارد: «انسان از مذهب رهایی نیافت، بل «آزادی مذهبی» را کمایی کرد. انسان از مالکیت رهایی نیافت، بل «آزادی مالک شدن» را به دست آورد. انسان از «خودخواهی نظام صنعتی» رهایی نیافت، بل آزادی سرمایه گذاری را حاصل کرد.» با تحلیل مناسبات اجتماعی، مارکس به این نتیجه رسید که از خود بیگانه گی یا خویشتنی (Alienation) یعنی «فقدان آزادی» در مسأله مالکیت خصوصی بر وسایل تولید

نهفته است. پس رفع مالکیت خصوصی بر وسایل تولید اگر مترادف به آزادی نیست، شرط اساسی تحقق آزادی که حتماً است!

۲- برابری:

سرمایه داری نه تنها بر اصل «نابرابری» بنیاد یافته است، بل در روند انکشاف خود به **تشدید نابرابری** بین آدمها و جوامع میپردازد. به هر پیمانۀ بی که سرمایه داری ژرفا و گسترش مییابد، به همان پیمانۀ نابرابری بین قطب صاحبان سرمایه و قطب فروشنده گان نیروی کار (جهان زحمتکش) ژرفا و گسترش مییابد. جهانی شدن سرمایه همراه است با وضع تکاندهنده زنده گی صدها میلیون انسان جهان فقیر. ارقام ملل متحد در این زمینه گواهی میدهند: ۲۰ در صد غنی ترین کشورهای جهان ۸۶ در صد ثروت جهان را در اختیار دارند، در حالی که ۲۰ در صد فقیرترین کشورهای جهان صرف یک در صد ثروت دنیا را در ملکیت دارند! دارایی ۳ میلیارد جهان برابر است با مجموع ثروت کشورهای کمترین انکشاف یافته که در حدود ۶۰۰ میلیون انسان را احتوا میکنند! گسترش جهانی مناسبات سرمایه داری تشدید این همه نابرابریها را همراه دارد.

شماری از ایدئالوگهای سرمایه داری جهانی، فروپاشی سوسیالیزم واقعی را چنین تفسیر میکنند که گویا اصلاً تیوری «تحقق برابری از راه سلب مالکیت خصوصی بر وسایل تولید» یک تیوری نادرست بود. از دیدگاه آنان، محرک اصلی تاریخ، جامعه و افزایش ثروتهای اجتماعی در همین نابرابری نهفته است، آنچه ضامن تداوم سرمایه داری در تمام تاریخ بشر خواهد بود! بدینگونه با استقرار جاویدانه سرمایه داری، اصلاً تاریخ پایان یافته است!

واقعیت جهان امروز نادرست بودن پندارهای ایدئالوژیک بورژوازی جهانی را به وضاحت ثابت میسارند. فروپاشی سوسیالیزم دولتی به یقین ضربات جدی را بر جنبش انقلابی جهانی وارد آورده است، ولی این فروپاشی به معنای ختم مبارزه طبقاتی و ختم مقاومت خلقهای جهان در برابر امپریالیزم و نیولیبرالیزم نیست. هنوز هم اندیشه مساوات و عدالت اجتماعی بر بنیاد سلب مالکیت خصوصی بر وسایل تولید زنده است!

۳- کار:

انقلاب تکنالوژیک سرمایه داری دو پیامد جدی در عرصه کار داشت: بخش عظیم کارگران را از عرصه تولید برون کرد. جای کار زنده آنان را کار غیر زنده ماشینهای پیشرفته گرفت. از سوی دیگر، پیچیده گی ماشینهای جدید خواهان سطح بلندتر مهارت و دانش بیشتر فنی و علمی شدند. این پدیده، زمینه نزدیکتر شدن کار جسمی و فکری را فراهم ساخت. روند پیشرفت تکنالوژیک تولید از یکسو بیکاران را و از سوی دیگر قشر جدیدی از طبقه کارگر را به وجود می آورد؛ قشری که منافع خود را در همین پیشرفت تکنالوژیک میبیند، برعکس آن بخش از کارگران که وسیله این پیشرفت از عرصه کار برون شده اند.

ترکیب و خصلت کار پس از انقلاب تکنالوژیک سرمایه داری (انقلاب کمپوتری و اطلاعاتی) در پیشرفته ترین بخش تولید دگرگون شده است، ولی ماهیت اقتصادی آن به حیث **سرچشمه ارزش اضافی** هیچ گونه تغییری نکرده است. به دیگر سخن، پیشرفت تکنالوژیک باعث استثمار نمیشود.

درمقیاس جهانی نیز سرشت کار دگرگون شده میروود. همراه با گسترش مناسبات سرمایه داری تولید در سراسر جهان، بخشهای بزرگ زحمتکشان روستاها و شهرها به سوی پرولتریزه شدن میروند. در متروپولهای سرمایه داری به شمار لشکر بیکاران افزوده میشود و در سطح جهان تعداد پرولترها که شرایط زنده گیشان با شرایط زنده گی پرولترهای اروپای سده های ۱۸ و ۱۹ همسانی عجیبی پیدا کرده است، افزایش مییابد.

در نتیجه، جهانی شدن سرمایه درای و انقلاب تکنالوژیک آن دو روند را نشان میدهند: **از یکسو** تشدید استثمار در سطح جهان و **از سوی دیگر** تبارز راه برون رفت از سرمایه داری با ایجاد تولید پیشرفته تکنالوژیک در مراکز سرمایه داری!

۴- ارزش:

«تیوری ارزش- کار» بنیاد علمی تحلیل مارکسیستی نظام سرمایه داری را تشکیل میدهد. پرسش اساسی که در برابر تفکر انقلابی و علمی امروز قرار دارد،

این است که آیا تیوری نامبرده تنها برای مرحله آغازین انکشاف سرمایه داری درست بود یا برای تمام مراحل آن؟ انقلاب اطلاعاتی - تکنالوژیک سرمایه داری از یکسو و مسأله بحث برانگیز تبدیل ارزش به قیمت، **چهار گرایش** را در اقتصاد سیاسی معاصر در رابطه با تیوری ارزش - کار به وجود آورده اند:

- **گرایش نخست**، چون مسأله تبدیل ارزش به قیمت حل نشده است، پس خود تیوری ارزش - کار نادرست است. بنا بر این استثمرار گویا کدام بنیاد علمی ندارد، چون نمیتوان نیروی کار را به حیث یک کالا مطرح کرد. ولی از آن جایی که در نظام سرمایه داری، کار یک پدیده از خود بیگانه شده و وابسته به سرمایه است، کلید استثمرار را نیز در همین از خود بیگانه گی خود به دست میدهد. به دیگر سخن، در نظام سرمایه داری، کار بدون سرمایه گذاری در عرصه تولید وجود ندارد. پس وجود کار، مستلزم سرمایه است. کارگر مستقیماً وابسته به سرمایه است. تمام هستیش به چیز دیگری خارج از خودش تعلق دارد. چون از خود بیگانه گی زنده گی کارگر در روند سرمایه گذاری تحقق مییابد، پس کار مستقیماً مورد استثمرار سرمایه قرار دارد.
- **گرایش دوم**، بر آن است که توضیح استثمرار در نظام سرمایه داری نیازی به تیوری ارزش ندارد. اگر تصور کنیم که کار در محصول خود (در فرآورده خود یعنی همان کالای تولید شده) عینیت مییابد، پس کار اضافی نیز از طریق یک محصول اضافی در ارزش اضافی عینیت مییابد. بدین گونه برای توضیح استثمرار همین تصاحب محصول اضافی کفایت (همانگونه که در فیودالیزم به طور مستقیم از طریق تصاحب بخش بزرگ محصول کشت نصیب زمیندار میشود).
- **گرایش سوم**، نیز استثمرار را وابسته به تیوری ارزش نمیداند. محصولات تولید شده از دو بخش ترکیب مییابند: بخش اول که نیازمندیهای زنده گی کارگران و زحمتکشانی را که در پروسه تولید محصولات نامبرده شرکت کرده اند، مرفوع میسازد و بخش دوم مازاد تولید که به طور نابرابر در جامعه تقسیم میشود. **همین تقسیم نابرابر مازاد تولید کلید**

درک استثمار را به دست می‌دهد. بدین گونه تبدیل شدن ارزش به قیمت در هیچ جای این تحلیل از استثمار داخل نمیشود!

- **گرایش چهارم،** بر آن است که تیوری **مارکس**، رابطه با ارزش-کار تمام بنیاد علمی خود را در دوران انقلاب تکنالوژیک حفظ کرده است.

۵- نیازمندی:

بشر در تداوم تکاملش پیوسته از نیازهای اولیه و «دانی» به سوی نیازهای «متعالی» تر حرکت کرده است. رشد نیروهای مولده، غنا و تنوع مجموع محصولات فعالیت تولیدی بشر و انکشاف زنده گی فرهنگی- معنوی انسان پیوسته **نیازهای جدیدی** را به وجود می آورند. در جهان امروز، بخش عظیمی از بشر هنوز در محدوده رفع نیازمندیهای اولیه برای «تداوم حیات» زندانی مانده است، در حالی که بخش دیگر آن در وفور نعمات مادی و معنوی به سر میبرد. انقلاب تکنالوژیک با نزدیک ساختن جوامع، تفاوت‌های بزرگ بین نیازمندیهای آدمها را نشان می‌دهد. رفع نیازهای اولیه بشر نخستین شرط انکشاف همه جانبه انسان است. **تا زمانی که کمونیزم خود به حیث یک نیازمندی بشر عرض وجود نکند گذار به کمونیزم جهانی نامقدور است.**

۶- کمونیزم:

این بخش با این نقل قول از اثر **مارکس و انگلس** به نام «ایدیالوژی آلمانی»

آغاز مییابد:

«رفع ناخویشتنی انسان مستلزم دو شرط عملیست. برای این که «ناخویشتنی انسان» یک «قدرت غیرقابل تحمل» شود (یعنی قدرتی که باید علیه آن قیام کرد)، لازم است تا کتله های عظیم انسانی را به وجود آورده باشد که فاقد همه چیز باشند. همزمان، باید این کتله های عظیم بشری بینوا در تضاد با دنیایی قرار گیرند که در آن ثروت و فرهنگ اندوخته شده باشند- دنیایی که مستلزم انکشاف سرسام آور نیروهای مولده است. از سوی دیگر، رشد این

نیروهای مولد (که باعث میشود که **بستر هستی عملی** یک انسان تاریخ کلی جهان باشد، نی زنده گی اجتماعی یک کشور) **یک شرط عملی مطلقاً لازمست**، زیرا بدون آن قحطی و فقر عمومیت مییابد و با فقر، مبارزه برای حد اقل معیشت دوباره آغاز میشود و ناگزیر به لجنزار کهن دوباره میغلطیم . . . **انکشاف نیروهای مولده افرادی را که در محلات مختلف جهان به گونهٔ محلی زنده گی میکنند، به افراد مشخص، جهانی شده تبدیل میسازد که در مقیاس کل تاریخ جهان زنده گی میکنند.** بدون این تغییر: (۱) کمونیزم صرف وجود منطقه یی یا محلی میداشته باشد؛ (۲) «قدرتهای مبادله» به قدرتهای جهانشمول (پس غیرقابل تحمل) تبدیل نمیشوند. . . (۳) هرگونه گسترش تجارب باعث از بین رفتن کمونیزم محلی میشود. کمونیزم مشخصاً ممکن نیست مگر به مثابهٔ عملی که به گونهٔ «**ضربه یی**» و همزمان به وسیلهٔ مردمان حاکم به سر رسد- آنچه که مستلزم رشد جهانشمول نیروهای مولده و تجارت جهانیست که با کمونیزم پیوند دارند.

بدینگونه، کمونیزم برای ما وضعی نیست که باید آفریده شود یا آرمانی نیست که باید واقعیت خود را با آن سازگار سازد. ما کمونیزم به آن حرکت واقعی میگوییم که فرا گذاشت وضعیت موجود را در قبال دارد. شرایط چنین حرکتی از داده های امروزی برخوانند خاست.» (۲) (ترجمه از روی متن فرانسه بیست).

مارکس به دنبال آنچه نقل کردیم، با صراحت ابراز میدارد که پرولتاریا همانند کمونیزم صرف در مقیاس کل تاریخ بشر میتواند وجود داشته باشد. یا به دیگر سخن، ابعاد پرولتاریا باید جهانی باشند و برای این که کمونیزم تحقق یابد، پرولتاریا باید در بستر تاریخ جهانی عمل کند.

در جریان سدهٔ بیستم علی رغم شعار بزرگ انترناسیونالیزم پرولتری، شرایطی که پس از انقلاب اکتوبر پدیدار گردیدند، تفکر **مارکس** را به سایه راندند. تیزس «ساختمان کمونیزم در یک کشور» با تیزس **مارکس** دربارهٔ کمونیزم تفاوت سرشتی داشت.

پس از جنگ دوم جهانی، تمام جنبش کارگری به ویژه در کشورهای سرمایه داری در پی یافتن راههای ملی گذار به سوسیالیزم شدند. در ایتالیا «راه ایتالیایی گذار به سوسیالیزم» مطرح گردید. . . در نگاشته های **مارکس** کاملاً واضح است

که پرولتاریا در بُعد جهانی مطرح است و گذار به کمونیزم به حیث گرایشی که در روند تکاملی خود سرمایه نهفته است، نمیتواند یک امر جهانشمول نباشد. وضعیت امروزی نشان میدهد که از یک سو جهانی شدن سرمایه و همراه با آن جهانی شدن پرولتاریا و از سوی دیگر فروپاشی «تجربه های منطقه یی ساختمان کمونیزم»، واقعیهایی اند که بر اندیشه های **مارکس** صحنه میگذارند. سه جزء ترکیبی جنبش انقلابی را باری دیگر مورد بررسی قرار میدهیم:

- ۱- تجربه دولتی جنبش کارگری با احراز قدرت سیاسی توسط انقلاب؛
- ۲- جنبش کارگری و کمونیستی در دیگر کشورها؛
- ۳- اندیشه های انقلابی بر اساس مارکسیزم.

دروضع حاضر میشود این نتایج را گرفت،

- تجربه دولتی ساختمان کمونیزم دیگر به تاریخ تعلق دارد! اگر کشورهای مثل چین و به ویژه کیوبا با متانت و غرور از روحیه انقلاب و وفاداری به آرمانهای انسان زحمتکش دفاع میکنند، به معنای آن نیست که ما هنوز در جهانی قرار داریم که در آن دو نوع نظام دولتی (سوسیالیستی و سرمایه داری) با هم در تضاد و تناقض اند. با فروپاشی بلوک شرق، این تضاد بین دول دیگر وجود ندارد. باید بپذیریم که انقلاب درونی سرمایه یعنی انقلاب تکنالوژیک - اطلاعاتی آن به جهانی شدن سرمایه داری منجر میشود تا به برخورد بین دو سیستم سرمایه داری و سوسیالیستی! تضاد بین «جوامع سوسیالیستی» و نظام سرمایه داری دیگر به تاریخ تعلق دارد. باید با همین روشن بینی و خونسردی پایان تجربه آغازین سوسیالیزم را اعلام کنیم تا با چشم اندازه های تازه یی به سوی کمونیزمی که در پندار **مارکس** بود، حرکت کنیم. تلاش در جهت ایجاد یک تضاد تازه بین جامعه سوسیالیستی و جامعه سرمایه داری، یک تلاش عبث و بی فرجام خواهد بود.

و اما درباره دو جز دیگر جنبش کارگری («جنبش انقلابی» و «تیوری انقلابی») باید گفت که هر دویشان نیازمند بازنگری و نوسازی جدی نقادانه اند.

کاربرد نقادانه اندیشه های **مارکس** در وضعیت تازه یی که جهانی شدن سرمایه به وجود آورده است، وظیفه تمام ارگان جنبش پرولتری جهانیست. بشر هیچ گاهی تا این حد به رشد نیروهای مولده و انکشاف مبادله دست نیافته بود. امروز پیشبینیهای **مارکس** درباره «جهانی بودن پرولتاریا» و جهانی شدن گذار به کمونیزم کاملاً ملموس اند.

پیشنویسها:

۱- **LE IDEE CHE NON MUOIONO** انتشارات **Ponte Alle**

Grazie شهر میلان، ایتالیا، سال ۲۰۰۰.

ترجمه فرانسوی: **Ces idees qui ne meurent pas** انتشارات **Le**

Temps des Cerises پاریس ۲۰۰۱.

۲- **مارکس - انگلس: «ایدیالوژی آلمانی»**، پاریس، انتشارات **Nathan** سال

۱۹۹۸، ص ۵۷.

(بر گرفته از شماره ۱۹ سال ۲۰۰۳ نشریه آینده)

www.ayenda.org